۱۶. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۱۱/۱۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۱۱ بهمن ماه ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- توضیح انفراد حفص در قرائت «كُفُوًا» و کلام سید در عروة
- عدم شذوذ قرائت حفص در «کفوا» با وجود منفرد بودن او در این قرائت
- موضوع بودن قرائت «كُفْوًا» به‌خاطر ندانشتن سند
- تواتر قرائت «كُفُوًا» و عدم تفرد حفص در آن طبق طرق جامع البیان
- تاریخ انضباط بخشی به طرق قرائات سبع و قرائات عشر
- قرائت کربلایی کاظم در «و اللیل اذا ادبر» مطابق مصحف حمص
- نحوه اعطاء قرآن به کربلائی کاظم؛ یک قرائت؟ یا تمام قرائات؟
- وجود قرائات مخالف مصحف از قراء سبعه
- موافقت مصحف با قواعد عربی و اشکال به آن

پیشگفتار (خلاصه)

توضیح انفراد حفص در قرائت «کُفُوًا» و کلام سید در عروة

صفحه ششم از جزوه تواتر نقل الاجماع علی تواتر القرائات السبع بودیم. فرمودند: «والشهید الثانی اجاب[1]». ما سراغ حدائق رفتیم چون «اجاب» را ایشان فرموده بودند. فقط در جلسه قبل من دو نکته را عرض کردم؛ یکی این بود که گفتند چرا شما در جلسه قبل سراغ توضیح قرائت «و ارجلکم» رفتید که ابوبکر شعبة ابن عیاش از عاصم نقل کرده بود. من به مناسبت گفتم که چرا این را گفتم. همان دیروز و در همین فاصله‌ها فرمایش مرحوم آقای شهیدی را دیدم؛ ایشان گفته بودند قبل از رواج حفص در قرن دهم، چرا بین عجم روایت ابوبکر در غایت شهرت بود؛ ایشان فرموده بودند به‌خاطر همین قرائت جر در «ارجلکم» بود که در حکم فقهی با نظر شیعه موافق بوده است. به این خاطر بود که من سراغ آن رفتم. مثال خوب و محل ابتلاء و پر فایده بود. و الا اگر همان جا به مثال هفته قبل دقت بفرمایید، به دقت هم نیاز دارد؛ من که عرض کردم معروف از ابوبکر جر است، از تبیان و از مجمع آوردم که روایت غیر از جر هم از ابوبکر بود. من اصلاً برای این مثال زدم.

اگر آن جا نگاه کنید، وقتی من مقاصد العلیه شهید را عرض می‌کردم، برای شواذ سبع، قرائت شاذ نبود، یعنی اعشی که از ابوبکر نصب را نقل کرده بود و سائرین از ابوبکر جر را نقل کرده بودند، اعشی نصبی را نقل کرده بود که سائرین به وفور خوانده بودند و جزء قراء سبعه بود. برای قرائت شاذ، من مثالی عرض نکردم؛ بلکه می‌خواستم طریق را عرض کنم که چطور یک طریقی از ابوبکرمعروف است و از طریق دیگر معروف نیست. قرائت جلسه قبل شاذ نبود و خیلی هم واضح است. چون قرائت نصب که شاذ نیست. جزء قراء سبع و متواتر است. این معلوم باشد.

گفتند که از شواذ حفص مثال می‌آوردید، خوب بود. مواردی هم بود. الآن من این را عرض می‌کنم. از مستمسک هم می‌خوانم. نکته ی حسابی که همیشه باشد در علوم قرآنی در ذهنتان حاضر باشد، این است که بین متفردات، منفردات، با شواذ فرق بگذارید. اصلاً این‌ها بدواً ربطی به هم ندارند. البته ممکن است بعداً در یک جا جمع شوند. الآن مثالی می‌زنم که محل ابتلاء است. مثالی است که مربوط به نماز است. مثال‌هایی که در نماز همه محل ابتلاء آن‌ها است. به‌خصوص سوره هایی که همه زیاد می‌خوانند و محل ابتلاء همگی بوده است. مستمسک جلد ششم، صفحه دویست و پنجاه و یک، مسأله پنجاه و هشت؛ این مثال خیلی خوبی است برای توضیح فرمایش شهید ثانی در المقاصد العلیه. اگر به این فرع به‌خوبی دقت کنید و با نگاه دقیق به آن نگاه کنید، عبارت مقاصد العلیه خیلی واضحتر می‌شود که شهید می‌خواهند چه بگویند و در چه فضایی حرف می‌زنند. این مثال خیلی خوبی است.

مرحوم سید در مسأله پنجاه و هشتم، می‌فرمایند:

> (مسألة ٥٨): يجوز في كُفُوًا أَحَدٌ أربعة وجوه : كفُؤًا بضم الفاء وباللهمزة، و (كُفْوًا) بسكون الفاء وباللهمزة و (كُفُوًا) بضم الفاء وباللواو ، و (كُفْوًا) بسكون الفاء وباللواو ، وإن كان الأحوط ترك الأخيرة[2]

خب این چهار تا را معمولاً همه شنیده‌اند. قرائت مشهورش، یعنی مشهور در کلاس «كفُؤًا» است. «كفْؤًا» هم خوانده‌اند. «كُفُوًا» را تنها حفص خوانده است، لذا در علم قرائات می‌گوییم این از متفردات حفص است. منفردات حفص است. منفردات شاید متجاوز از پنجاه مورد باشد. مکرراتش که بیشتر هم می‌شود. فایل های خوبی هم هست که دقیق و به‌صورت رنگی شده، زحمت کشیده بودند ومتفردات حفص را در کل آیات شریفه یک جا جمع کرده بودند تا آدم سریع ببیند.

شاگرد: در فدکیه هست؟

استاد: نه، ان شاالله می‌گذارم. ولی اصل متفردات حفص هست. در فدکیه یک عنوانی هست به نام متفردات حفص. البته منفردات هم می‌گویند. به این معنا یادم نمی‌آید که از مفردات هم استفاده کرده باشند، به چیزی دیگر مفردات گفته می‌شود. کتابی هست که آقایی متأخر نوشته است به نام الانفرادات. آن هم کتاب خوبی است. نشده که من همه آن‌ها را نگاه بکنم. از شماء ِکتاب معلوم بود که برای آن زحمت کشیده شده. موضوعش را یادم نیست. ظاهراً لینک آن را در فدکیه گذاشته‌ام.

ببینید در این فضا تنها حفص «كُفُوًا» خوانده است. سید می‌فرمایند: «**و كُفْوًا إن كان الأحوط ترك الأخيرة**»؛ یعنی احوط این است که «كُفْوًا» نخوانیم. الآن این خیلی فرع خوبی است؛ اگر طبق آن چیزی که شهید ثانی در المقاصد العلیه گفته اند و مبنایشان است، این عبارت را ببینند، تعجب می‌کنند که شما «كُفْوًا» را از کجا آورده‌اید؟! این قدر فضای آن‌ها مهم است. حال وقتی عبارتی که مرحوم حکیم توضیح می‌دهند را می‌خوانید، می‌بینند سید این چهارمی را متفرع بر مسأله قبلی خودشان فرموده‌اند. مسأله پنجاه؛

> (مسألة ٥٠) : الأحوط القراءة بإحدى القراءات السبع وإن كان الأقوى عدم وجوبها ، بل يكفي القراءة على النهج العربي وإن كانت مخالفة لهم في حركة بنية أو إعراب[3]

«**الأحوط القراءة بإحدى القراءات السبع وإن كان الأقوى عدم وجوبها**»؛ فتوای سید این شد که آن هفت تا لازم نیست. خب این به این معنا است که یعنی طبق ده قرائت بخوانند؟ می‌گویند نه،«**بل يكفي القراءة على النهج العربي**»؛ همین که بر نهج عربی باشد کافی است.«**وإن كانت مخالفة لهم في حركة بنية أو إعراب**»؛ این نظر ایشان است.

شاگرد: مخالف با سبع یا مخالف با همه؟

استاد: با همه.

شاگرد: یعنی ایشان «القرائه سنه متبعه» را قبول ندارند؟

استاد: «علی نهج العربیه» که می‌گویند به همین معنا است. خب آمدند و دیدند قراء می‌گویند «كفُؤاً، كفْءاً، كُفُواً و كُفْوًا»، بعد می‌گویند «كُفْوًا» لغتی است. یعنی دیدی که یک لغت، در عرب دو استعمال دارد، این هم همانطور است. «لغة فیه»، خب وقتی لغتی در عرب است، خب عرب هم این را به کار می‌برد. در سه تا قرائت به این صورت آمده «كُفُؤاً، كفْءاً، كُفُواً»، خب چرا «كُفْوًا» آن نیاید؟! این هم لغتی از عرب است. «ان کان الاحوط» هم احتیاط ندبی است. این را روی فتوای خودشان فرمودند. اما آقای حکیم و سائر شراح چه می‌گویند؟ ذیل قرائت «کفوا احد» همه را آورده‌ام. آقای حکیم می‌فرمایند:

> هذا وهو المشهور بين القراء ، وفي مجمع البيان : « قرأ إسماعيل عن نافع وحمزة وخلف وروَيس (كفْءاً) ساكنة الفاء مهموزة ، وقرأ حفص مضمومة الفاء مفتوحة الواو غير مهموزة ، والباقون قرءوا بالهمزة وضم الفاء » ، ولم يذكر الوجه الأخير. نعم في كتاب غيث النفع للصفاقسي : « قرأ حفص بإبدال الهمزة واواً وصلا ووقفاً ، والباقون بالهمزة ، وقرأ حمزة بإسكان الفاء والباقون بالضم لغتان ». وهو أيضاً ساكت عن الوجه الأخير. نعم مقتضى أن الإسكان لغة جوازه مع إبدال الهمزة واواً وعدمه ، ولعله لذلك كان الأحوط ترك الأخيرة[4]

«(كفُؤاً) هذا وهو المشهور بين القراء، وفي مجمع البيان: قرأ إسماعيل عن نافع وحمزة وخلف وروَيس (كفْءاً) ساكنة الفاء مهموزة»؛ در مجمع این را جلو انداختند.**«وقرأ حفص مضمومة الفاء مفتوحة الواو غير مهموزة»**؛ این را من‌فردات حفص می‌گویی‌م. یعنی ابوبکر در روایت از عاصم با او معیت نکرده است. بلکه فقط حفص به این صورت خوانده است.**«والباقون قرءوا بالهمزة وضم الفاء»**؛ لذا فرمودند «هذا وهو المشهور».**«ولم يذكر الوجه الأخير»**؛ یعنی مرحوم طبرسی «كُفُوًا» را نیاورده‌اند. معلوم است که چرا نیاورده‌اند. چون بناء ایشان این است که «القرائة سنة متبعة». بنده عبارات مجمع را آورده‌ام. وقتی سند ندارد و نقل نشده چرا بگوید «كُفُوًا»؟! فضای قرائات که بی ضابطه نیست.**«نعم في كتاب غيث النفع للصفاقسي : قرأ حفص بإبدال الهمزة واواً وصلا ووقفاً»**؛ایشان اول حفص را که منفرد بوده جلو انداخته«**والباقون بالهمزة»**؛ یعنی تنها حفص است که واو را دارد و خلاص. بقیه همه همزه است. بعد در همزه تفصیل می‌دهد و می‌گوید:**«وقرأ حمزة بإسكان الفاء والباقون بالضم لغتان وهو أيضاً ساكت عن الوجه الأخير»**؛ یعنی ما در کتب قرائت «كُفُوًا» پیدا نکرده‌ی‌م.**«نعم مقتضى أن الإسكان لغة جوازه مع إبدال الهمزة واواً وعدمه»**؛ وقتی لغت است، خب مانعی ندارد.**«ولعله لذلك كان الأحوط ترك الأخيرة»**؛ یعنی چون لغت است، جایز است. و به این دلیل که در بین قراء ذکر نشده، احوط ترک آن است.

خب اگر این را به دست شهید ثانی بدهید، این را جزء عجایب زمان خودشان حساب می‌کنند؛ یعنی شما بگویید یجوز قرائة «كُفُوًا»، و حال آنکه اصلاً در کتب قرائات نیامده است. اصلاً بناء آنها بر این نبوده. یعنی فضا، یک فضای دیگری شده است. حال من این را مقدمتاً گفته ام.

---

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۱۸

[2]مستمسك العروة الوثقى ج۶ ص۲۵۱

[3]همان ۲۴۶

[4]همان ۲۵۱

عدم شذوذ قرائت حفص در «کفوا» با وجود منفرد بودن او در این قرائت

سؤال ما این است: در قرائات سبع که برای هفت قاری است، چند راوی داریم؟ چهارده راوی داریم. سیزده نفر از آن‌ها با همزه خوانده‌اند؛ «كُفْءاً/ كُفُءاً»، در چهارده نفر تنها یک نفر که حفص باشد، «كُفُواً» خوانده است. این شاذ هست یا نیست؟ سؤال من این است. شهیدی که فرمودند «فی السبعه شاذ»، عبارت المقاصد العلیه این را می‌گیرد یا نه؟ این از منفردات حفص است. مثل «نَزّاعَةً لِّلشَّوَىٰ[1]»، این از متفردات حفص است. چهارده راوی کنار هم هستند که سیزده نفر از آن‌ها با همزه خوانده‌اند، یک نفر از آن‌ها «كُفُواً» خوانده است. خب نماز محل ابتلاء ما است و می‌خواهیم بخوانیم، اگر شاذ است که نمی‌توانیم آن را بخوانیم؛ طبق فتوای شهیدی و علامه و ... . اگر متواتر است، می‌توانیم بخوانیم.

شاگرد: از حفص چند نفر روایت کرده‌اند؟

استاد: فعلاً در خود حفص هستیم، به طرق حفص می‌رسیم. الآن خود حفص چند نفر است؟ می‌گوییم یک نفر است، اما پشتوانه دارد. آقا چه پشتوانه ای دارد که کنار او سیزده نفر دیگر هستند؟! چهارده نفر با هم آورده‌ایم، در این جمع چهارده نفره، سیزده نفر به همزه می‌خوانند اما تنها یکی به واو می‌خواند! این شاذ است یا نه؟ این سؤال خیلی خوبی است. نوعاً بین متفردات و شاذ مخلوط می‌شود. تفاوت اینها نزد مثل شهیدی در المقاصد العلیه کاملاً واضح است. اگر به اینها توجه کنید، دیگر به اینها مبتلا نمی‌شویم. این مثال خیلی خوبی است. «كُفُواً» می‌توانیم بخوانیم یا نه؟ شاذ هست یا نه؟

حالا جلوتر می‌رویم. شما می‌دانید شاطبیه و تیسیر در قرائات سبع بودند؛ طرقی که داشتند بیست و هشت مورد بود. هر راوی دو طریق داشت. در تیسیر چهارده روایت بود، در شاطبیه هم چهارده روایت بود، طرقی هم که داشت را به سبع صغری نام گذاری کردیم. سبع صغری یعنی در محدوده همین بیست و هشت طریق. ابن جزری هم طبق همین سبع صغری، تحبیر التیسیر را نوشت. تحبیر شد عشر صغری. یعنی همان طرق شاطبیه و تیسیر را به قرائات عشر برد و شد تحبیر التیسیر. آن را به شعر هم در آورده است؛ الدره المضیئه؛ از کتاب‌های بسیار معروف است. الآن خیلی کاربرد دارد. اگر قراء را ببینید می‌گویند دره را خواندم و ... . کثیر التداول در السن قراء است. در کنار شاطبیه، الدره مطرح است.

ابن جزری در ادامه النشر را نوشت و آن را در طیبه النشر به نظم در آورد؛ در اینجا سراغ سبع کبری و عشر کبری رفت. یعنی طرق بیست و هشت گانه در شاطبیه و تیسیر را به چهل تا رساند. بلکه بعداً ادامه داد تا هشتصد تا هم رفت. به این طرق عشر کبری می‌گوییم.

سؤال این است: می‌خواهم سنگین تر شود. در بین چهارده راوی در قرائ سبعه، تنها حفص «كُفُوًا» خوانده است. خب می‌گویی‌م اگر به قرائ عشر رفتید، رواتِ آن بیست تا می‌شوند. وقتی قرائ عشر است و رواتِ آن بیست نفر است، شاید در آن بیست تا یک نفر خوانده است! می‌گویی‌م خب می‌بینی‌م. لذا به تحبیر التیسیر و النشر می‌رویم که با طرق چهل-پنجاه تا هستند و خیلی گسترده است. می‌بینی‌م احدی از آن بیست راوی، غیر از حفص «كُفُوًا» نخوانده‌اند. یعنی حفص حتی در عشر کبری منفرد است. خب این شاذ هست یا نیست؟

شاگرد: معلوم نیست.

استاد: نزد شهید ثانی قطعاً معلوم است که شاذ نیست. اصلاً برای همین توضیح می‌دهم. اصلاً برای فضای شهید دو دو تا چهارتا است. بعد شواهد آن را از عبارات فقهای بزرگ می‌آورم.

شاگرد: با توجه به چیزهایی که در جامعه رواج داشته و در فضای قرائات بوده، کاملاً واضح است که شاذ نبوده است.

استاد: نه، این تحلیل نفس الامری که ذهن شما دنبال آن می‌رود را برای بعد می‌گذاری‌م. من می‌خواهم ببینم ذهنیت اهل کلاس علوم قرآن و قرائات در زمان علامه و شهید چه چیزی بوده است.

شاگرد: ظاهراً شاذ نبوده است.

استاد: در این جهت قاطع بوده‌اند. یکی از آن‌ها عبارت معروف علامه در منتهی است. فرمودند همه قرائات سبع متواتر است و قطعاً قرآن است. بعد فرمودند از میان این‌ها احب القرائات نزد من ابوبکر است. ابوبکر راوی است یا قاری است؟

شاگرد: راوی است.

استاد: درست است. می‌گویند روایت ابوبکر از عاصم نزد من احب است، و دیگری هم ظاهراً ابو عمرو بن علاء بود. فرمودند احب نزد من این دو قرائت است، بعد فرمودند اگر به‌غیر از این دو قرائت خوانده شود، لأجزأ بالخلاف. یعنی اگر شما به قرائت حفص بخوانید قطعاً قرآن خوانده‌اید و قطعا مجزی است، آن هم نه این‌که من علامه بگویم، بلکه «بالخلاف». اصلاً هیچ کسی منکر آن نیست. خب حالا چطور شد؟ بیست راوی در عشر کبری، هیچ کسی همراه حفص نبوده و تنها در این میان او است که «كُفُوًا» خوانده است. خب شما از کجا می‌خواهید این را سر برسانید؟

این‌ها را عرض کردم که در ذهن شریف شما باشد که متفردات رواتِ با شاذ فرق می‌کند. ما متفردات‌ی داری‌م که ولو بین بیست راوی متفرد است اما نزد اهل فن قطعاً متواتر است. مشکلی هم ندارند و بلاریب هم اگر با آن نماز بخوانید، مشکلی ندارد. خب چرا؟ دلیل آن این است: وقتی می‌گویی‌م تیسیر، تحبیر، النشر؛ طرق عشر کبری؛ فعلاً می‌دانی‌م وقتی تیسیر نوشته شده، تیسیر برای متواتر نوشته شده است. شما در تیسیر که شاذ ندارید. این‌ها نکات بسیار مهمی است. یعنی از اول تا آخر تیسیر، در چهارده روایتش، چون دانی اهل فن بوده خواسته در السبعه ابن مجاهد، تیسیری را بنویسد که به‌طور قطع نزد مسلمانان متواتر باشد. حتی مشهور را نمی‌آورد.

---

[1] الجمعارج ۱۶

موضوع بودن قرائت «كُفْواً» به‌خاطر نداشتن سند

تقسیم‌بندی‌ای که سیوطی در الاتقان داشت، خیلی تقسیم‌بندی خوبی بود. گفت قرائات شش نوع است. یکی متواتر است؛ خیلی جالب است؛ وقتی او گفت متواتر است، در ادامه می‌گوید «و هو غالب القرائات»؛ یعنی قرائات غالب در زمان سیوطی متواتر هستند. بعد می‌گوید نوع دوم مشهور است. می‌گوید بین اهل فن این قرائت مشهور است، اما در بستر جامعه مسلمین متواتر نیست. بعد از مشهور الآحاد است. الآحاد یعنی بین قراء هم مشهور نیست ولی سند صحیح دارد. وقتی نگاه می‌کنید سند صحیح دارد. چهارمی هم شاذ است؛ یعنی بین قراء نه مشهور است و نه وقتی سند آن را نگاه می‌کنید سندش صحیح است. پنجمی هم موضوع است؛ یعنی دروغ جعل کرده‌اند. ششمی هم مدرج بود. مدرج قسمی بود که خود سیوطی اضافه کرده بود. مدرج این بود که صاحب‌های تفسیری را درج کرده است.

خب حالا اگر سیوطی را بیاورید، ذهنیت مرحوم شهید را بیاورید تا عبارت عروه را بخوانند، وقتی شما بگویید جایز است که «كُفْواً» بخوانید، سیوطی ای مرحوم شهید می‌گویند که جزء کدام یک از اینها است؟ متواتر، مشهور، آحاد، شاذ، موضوع؟ می‌گویند موضوع است. یعنی سند می‌خواهد. فضا این است. این خیلی مهم است. اصلاً این فضا فراموش شده است. چیزی را که ما الآن می‌گوییم جایز است و فتوا به جوازش می‌دهیم، او می‌گوید موضوع است. یعنی فضای آن‌ها این قدر مبتنی‌بر نقل است. همینطور بگوییم «كُفْواً» هم بخوان؟! خب می‌گوید سند تو کجا است؟ شما باید حرف بزنید. باید استاد داشته باشید و به سند متصل برسانید. اهل فن ذره به ذره زیر نظرشان هست و از آن خبر دارند.

شاگرد: شاید قسم جدیدی درست شود، یعنی موضوع هم نیست. یعنی چون در عربی به این صورت می‌خوانند، ممکن است بگویند درست است.

استاد: خب در خیلی از موارد هست که عربی آن درست بود، اما چون سند نداشت، موضوع بود. حماد راویه به این صورت بود. از مصحف می‌خواند و یک چیزی می‌خواند که از نظر عربی هم درست است. «ليكون لهم عدوا وحربا»، هیچ مشکلی هم ندارد. نظیر آن خیلی بود. و حال آنکه معنایش درست، در لغت هم درست و هیچ چیزی از آن هم مشکلی ندارد. می‌گوییم این «ليكون لهم عدوا وحربا» را چه کسی خوانده؟ می‌گوییم آقای حماد. او را وه کردند و گفتند چیزی می‌خوانی که سند ندارد، درحالی‌که باید از استاد بشنوی. «ان القرائه سنه متبعه». همینطوری نیست که بگویی من به این صورت می‌خوانم. ابن مقسم را زیر چوب بردند؛ هم زمان با ابن شنبوذ در بغداد بود. البته او زرنگ بود، قبل از اینکه چوب به بدنش برسد توبه کرد! بعد واشکی به شاگردانش گفت من تقیه کرده‌ام و الا نظرم همان است. نظرش این بود که سند نمی‌خواهد؛ یعنی طبق مصحف و طبق قواعد عربی باشد، هر چه بخوانید خوب است.

تواتر قرائت «كُفُوًا» و عدم تفرد حفص در آن طبق طرق جامع البیان

با این توضیح معلوم شد وقتی در المقاصد العلیه شهید فرمودند: اعراب و بناء هم باید متواتر باشد؛

> **و تشديدهاعلى الوجه المنقول بالتواتر و هي قراءة السبعة المشهورة، و في تواتر تمام العشرة... و اعلم أنّه ليس المراد أنّكلّما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات، فإنّبعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن.و المعتبر القراءة بما تواتر من هذه القراءات و إن ركّب بعضها في بعض ما لم يتركّب بعضه على بعض آخر بحسب العربيّة، فيجب مراعاته، كفَتَلَقّىآدَمُ منْ رَبِّهِ كَلِماتٍ[6] فإنّه لا يجوز الرفع فيهما و لا النّصب و إن كان كلّمنهما متواترا، بأن يؤخذ رفع آدم من غير قراءة ابن كثير، و رفع كلمات من قراءته، فإنّذلك لا يصحّ لفساد المعنى...و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإنّ الكلّمن عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و تهوينا على أهل هذه الملّة.[1]**

«**و اعلم أنّه ليس المراد أنّكلّما ورد من هذه القراءات**»؛ قرائات سبع از هفت نفر،«**متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات**»؛ در این هفت قرائت است. کدام است که متواتر است؟ کتاب تیسیر. تحبیر التیسیر محل اختلاف بود. ولی کتاب تیسیر و شاطبیه از کتبی بود که بزرگان از علما می‌گفتند که همه آنها متواتر است.«**فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن**».

«**و المعتبر القراءة بما تواتر من هذه القراءات**»؛ حتماً باید متواتر باشد. از ایشان بپرسید «كُفُوًا» که تنها راوی آن در تیسیر حفص است، متواتر است یا نه؟ نزد ایشان واضح است که متواتر است. اصلاً در فضای کلاس آنها یک درصد احتمال نیست که شهیدثانی در «كُفُوًا» حفص، خدشه کنند. و حال آنکه حفص بین بیست راوی متفرد است. یک نفر بین بیست نفر است! نوزده نفر «كُفُؤاً/ كُفُؤًا» خواندهاند اما تنها او با واو خوانده است. ولی نزد شهید بلاتردید جایز است که شما می‌توانید متفرد حفص را بخوانید.لذا قرائت حفص جزء متواترات می‌شود. پس اینکه آن بالا گفتند «فان بعض ما نقل عن السبعه شاذ»، بهطور قطع منظورشان

از شاذ، «کفُواً» نیست. ولو بین بیست قرائت، تنها او این را خوانده باشد.

اینها نکات خیلی مهمی است. یعنی شما اگر این نکاتی که در فضای آن زمان جزء اساسیترین چیزها است، در نظر نگیرید، میگوییدی این هم از شواذ حفص است. درحالیکه از شواذ او نیست. بلکه از متفردات حفص است. شاذ نیست. بعد میفرمایند جمع هم میتوانید بکنید. چند سطر بعد میفرمایند: لازم است که در یک قرائت از آنها اتباع بکنید؟ فرمودند: **«و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و ال مستحبّ، فإنّ الكلّ»**؛ این کل بهطور قطع شامل «کُفُواً» هست. روی مبنای خودشان میگویم. بعد هم هر چقدر خواستید تحقیق کنید. ببینید من چقدر رفت وبرگشت طلبگی کردم تا اینها را الآن با قطع میگویم. برای من ذهنیت شهید ثانی واضح است. چرا؟ چون فضای آنها این فضا بود. درسش را خوانده بودند. چقدر جلسات اقراء رفته بودند! شهید ثانی دو دور سبعه را نزد استاد رفتند. قراء عشره را هم تا سوره انفال رسیدند و ادامه آن نشد. این فضای اذهان این بزرگوارها است.

همین آقای حفص که متفرد است، اگر جلو بروید وسیعتر میشود. یعنی طرق را اضافه کنید؛ البته طرق در سبع را. یعنی جامع البیان دانی را ببینید. درست است که در النشر طرق زیاد شد اما طرقی طبق تیسیر و تحبیر بود. اما اگر به جامع البیان بروید و طرق سبع را بسیار گستردهکنید، تا صد و شصت تا میرسد. جامع البیان تنها برای سبع صد و شصت طریق داشت. یعنی حدوداً از هر قاری از آن هفت نفر، شش تا طریق. هر قاری مانند عاصم سههمش حدود شش تا میشود. در التیسیر دو راوی گفتیم و در اینجا شش-هفت راوی از یک قاری میشود. آن جا که میروید میبینید در طرق صد و شصت تا، حفص غیر از «کُفُواً» هم خواندهاست. پس حفص در تیسیر متفرد است. در فضای قرائات النشر و شاطبیه متفرد است. و الا وقتی در جامع البیان میروید از حفص نقل غیر از واو هم شده است و جالب تر این است که نقل واو از غیر حفص هم شده است، یعنی وقتی در طرق سبعه میروید میبینید که دیگران هم «کُفُوا» خواندهاند. پس این غلط ذهنی بود؛ بهخاطر عجز و جهل ما بود که میگفتیم در این بیست راوی، حفص متفرد است. بله، در این بیست راوی حفص متفرد است. اگر بیست راوی را چهل تا بکنیم، میبینیم در این چهل نفر، راوی واو هم داریم. چه فضای دقیق و دلنشینی و منضبطی است! یعنی آن هایی که متخصص کار بودند، به این صورت دقت میکردند.

باراه عرض کردم بی خود نیست شهید میگوید که عشر متواتر است. اینها را دیده بود و همه اینها جلوی چشمش بوده. خب چه کار کند؟! دو دو تا چهار تا است و دارد میبیند. بنابراین فضایی که در «کُفُوا» به دست آمد، حفص متفرد نیست؛ بلکه در میان چهل راوی هم «کُفُوا» خواندهاند. همچنین تنها روایت حفص هم واو نیست. در این فضای تیسیر و النشر –یعنی عشر صغری و کبری- حفص منفرد شده است. این مثال خیلی خوبی است. بنابراین تردیدی ندارید که در فضای کلاسیک علماء «کفُوا» شاذ نیست. بلکه قرائت آن جایز است و متواتر هم هست. حتی مشهور هم نیست. یعنی وقتی به الاتقان سیوطی بروید و از او بپرسید که «کفُوا» حفص چیست؟ میگوید بلاریب جزء قسم اول است. ولو جزء متفردات حفص باشد. مشهور برای درجه بعدی است. این برای نکته اول.

---

[1] المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفيةص۲۴۴

تاریخ انضباط بخشی به طرق قرائات سبع و قرائات عشر

شاگرد: سبع و عشر صغری و کبری و کتابهای آنها را منظم می‌فرمایید.

استاد: خدایش اینها در حافظه من نیست؛ پیر مرد شده‌ام. اندازه‌ای که در حافظه ام هست عرض می‌کنم. بقیه آن را باید در سن جوانی جست و جو کنید. الحمد لله امکانات امروزی هم هست و می‌توان سریعاً آنها را ثبت کرد. آن چه که من عرض می‌کنم، این است: ابن مجاهد به‌خاطر مطالب بسیار مهمی که در آن زمان بود -قبلاً دو ثلث آن را بحث کرده‌ایم- السبعه را نوشت. یعنی از بین قراء زیاد این هفت نفر را انتخاب کرد. ولی او نیامد بگوید چهارده راوی. اصلاً بنای او نبود که چهارده راوی را بگوید. تنها هفت قرائت را تعیین کرد. السبعه فی القرائات. قرائات شاذه را هم می‌خواست بنویسد که نتوانست و بعداً ابن جنی کار او را ادامه داد. این برای ابن مجاهد.

دانی و مکی به ابطالب هر دو از اندلسی‌هایی بودند که در تخصص خودشان هنگامه بودند. هر دو آمدند برای این قراء سبعه، دو راوی را ذکر کردند. تبصره مکی بن ابطالب به این صورت است. در کتاب الاجازات بحارالانوار را ببینید: علماء بزرگ شیعه سند خودشان را به التبصره مکی نقل می‌کنند. می‌گوید این استاد من بود و ... که تبصره را نزد او خوانده‌ام. همچنین التیسیر را در اجازات بحارالانوار ببینید. دانی تیسیر را نوشت و تبصره را مکی بن ابطالب نوشت. اینجا اولین مرحله است؛ چون متخصص بودند گفتند السبعه ابن مجاهد را که تنها روی مشهور دور می‌زد، به محدوده متواترات بیاوریم. وقتی مقدمه السبعه ابن مجاهد را می‌بینید اصلاً اسمی از تواتر نمی‌برد. می‌گوید من می‌خواهم آن چه که بین قراء امصار مشهور است را بیاورم. اما این متخصصین گفتند ما کاری می‌کنیم که قرائات متواتر را از غیرش جدا کنیم. لذا تبصره و تیسیر برای این نوشته شد.

لذا اهل فن دیدند که تیسیر خیلی خوب شده؛ قراء سبعه با چهارده راوی متواتر را ذکر کرده؛ لذا شاطبی آمد آن را به نظم در آورد. وقتی شاطبیه، تیسیر را به نظم در آورد، میخ اینها کوبیده شد. لذا در زمان علامه حلی اینها یک امر کلاسیک شده بود که صدها بار در کلاس‌های اقراء اینها خوانده می‌شد. آن را درس می‌گرفتند و می‌خواندند. سخاوی شاگرد شاطبی، بر آن شرح نوشت. اگر این شاگرد را نداشت شاید این قدر معروف نمی‌شد. سخاوی خیلی مهم بود. اینها در زمان علامه رایج شده بود.

در ادامه اهل فضل ناراحت بودند؛ از اینکه چرا هفت قاری را آوردند؟! کار ابن مجاهد درست نیست. از ناحیه اهل فضل بر این تأکید شد که سبع تنها درست نیست. بلکه عشر هم متواتر است. یکی از آنها شهید اول است. سبکی چه گفت؟ گفت تواتر عشر ضروری دین است. اینها آدم‌های عادی نبودند. از بزرگان آن فن بود که فتوا می‌داد. لذا ابن جزری با اینکه خودش عالم بود اما مجبور شد که نزد سبکی برود که فتوا در دستش بود. از او استفتاء کرد و آن را در کل بلاد پخش کرد،

سپس النشر را نوشت. فتوای او این بود که گفت تواتر قرائات عشر، ضروری دین است. همانطوری که شهید در ذکری الشیعه فرمودند «لثبوت تواتر العشر». در چنین فضایی اهل فضل، فضا را بر گرداندند. با نوشتن النشر و طبیه النشر، فضا به طرف تواتر عشر آمد. بعد صنعت چاپ نگذاشت که اینها ادامه پیدا کند. ولی در فضای متخصصین الآن هم هست.

الآن شما به تمام دانشگاههایی که علوم قرآنی دارند، بروید تواتر عشر به این معنای کلاسیکی که من عرض میکنم برای آنها ثابت است. قبلاً از زرقانی هم خواندم. گفت قبلاً من به تواتر عشر قائل نبودم، وقتی وسعت اطلاعات پیدا کردم، فهمیدم که عشر متواتر است.

شاگرد: بهمعنای کلاسیک یعنی قرائات عشر، هر کدام از آن دوتا؟

استاد: یعنی عشر کبری. همانی که طبیه النشر است. ببینید الآن که به قاهره بروید، کتاب آقای هادی فضلی حتی بین خود اهلسنت مرجعیت پیدا کرده است. چون ایشان دانشگاه رفته بود و با همه محیط ها آشنا بود. تحصیلات اصلی ایشان در نجف بوده. ولی دانشگاه هم رفتهاند و از آنها مدرک گرفتهاند. لذا میبینید که اهلسنت، حسابی میگویند الفضلی فی کتابه القرائات. یعنی کتاب ایشان حتی در پایان نامه های سعودی و اردن و دمشق و ... مرجعیت پیدا کرده است.

منظورم این است که وقتی به این دانشگاه میروید، یکی از چیزهایی که باید دوره آن را طی کنید، طبیه النشر است. البته من از حدس قوی و روی شواهد میگویم. نه اینکه رفته باشم. یعنی خبر نمیدهم. الآن مثلاً شاطبیه خوب است، اما آن چه که محور کارشان است، طبیه النشر است. معنای این حرف چیست؟ یعنی برای آنها جا گرفته که عشر متواتر است. اگر به قاهره بروید و درس اینها را بخوانید و بخواهید در رشته قرائت باشید، طبیه النشر میخوانید.

شاگرد: صغری و کبری ماند.

استاد: صغری برای طرق بیست و هشت گانه شاطبیه است. و کبری برای طرق النشر است که حدود شش‌صد-هفتصد راوی است که در مقدمه آن آمده است. این حاصل چیزی است که در ذهن من بود.

قرائت کربلایی کاظم در «و اللیل اذا ادبر» مطابق مصحف حمص

نکته دوم؛ جلسه قبل مطلبی را از فرمایش حاج آقا در جرعه‌ای از دریا عرض کردم. یک ایراد مومه تاهافت در کلام کربلایی کاظم از ایشان نقل کردم. بعد چیزی گفتند که من آنها را ادامه دادم و مطالب خوبی در نباله اش آمد. چندین سال است که مشغول هستیم، باز آدم چیزهای جدیدی می‌بینند که دال بر این است که چقدر در این فضا کمکاری شده است. وقتی اینها پیدا می‌شود و در دسترس آیندگان قرار می‌گیرد، باز اینها را می‌بینند. گاهی هر کدام از اینها چندین سال طول کشیده تا آدم به آنها برسد.

جلسه قبل بیان شد که ایشان فرموده بودند مرحوم کربلائی کاظم به منزل ما آمده بود؛ من هم آیه سوره مبارکه مدثر را خواندم؛ «کلا و القمر»، یعنی دنباله آن را بخوان. ایشان هم «و اللیل اذا ادبر» را خواند. بعد فرمودند قبل از اینکه من از ایشان سؤال بپرسم، گفتم چه قرآنی به شما عطا شده است؟ ایشان جواب داد که همین قرآن رایج. ایشان می‌گوید با اینکه پرسیدم چه قرآنی به تو داده شد، ولی وقتی گفتم ادامه آیه را بخوان، «و اللیل اذا ادبر» خواند. یعنی به دو الف خواند. و حال آنکه در مصحف دو الف نیست. بعد فرمودند در حافظه من بود که در حاشیه تفسیر شبر دیده بودم در آیه «و اللیل اذ ادبر» - که الآن در قرائت ما هست- آمده «و اللیل اذا دبر». فرمودند من این را دیده بودم اما «اذا ادبر» نبود. مرحوم آقای رازی آن جا بودند؛ رفتیم تبیان را آوردیم و دیدیم بله، قرائت ابن مسعود «و اللیل اذا ادبر» بوده. آقای رازی گفتند پس قرائت ابن مسعود به او داده شده بود. ایشان می‌گویند و حال اینکه گفتند قرآن رایج به ایشان داده شده بود. نه قرآن ابن مسعود. هفته قبل این را عرض کردم.

سؤالی که من مطرح کردم، این بود: من عرض کردم «و اللیل اذا ادبر» را کربلائی کاظم به دو الف خوانده است، و از طرفی گفت که قرآن رایج به او داده شده، درحالی‌که این قرائت رایج نیست. گفتم اگر کربلائی کاظم الآن «ملک یوم الدین» بخواند، به قرآن رایج خوانده ای نخوانده؟ اگر بخواند «مالک یوم الدین»، قرآن رایج خوانده ای نخوانده؟ اگر کربلایی کاظم بخواند «سلام علی ال یاسین[1]»، قرآن رایج خوانده ای نخوانده؟ حال همینجا فرض بگیرید کربلایی کاظم قرائت تونس را بخواند. الآن که شما به تونس بروید آنها «سلام علی ال یاسین» نمی خوانند. آنها «سلام علی آل یاسین» که در قرائت نافع است را می‌خوانند.

اگر کربلایی کاظم «سلام علی آل یاسین» بخواند، قرآن رایج به او داده شده ای نه؟ سؤال من این بود که می‌خواهیم ببینیم رایج به چه معنا است. الآن که او «آل یاسین» خوانده، خب قرائت رایج را خوانده ای نخوانده؟ برای اینکه جلوتر برویم صفحه بیستم مصحف شریف را عرض کردم. «وَوَصّیٰ بِهٰا إِبْرٰاهِيمُ بَنِيهِ[2]». در مصحف ورش و قرائت نافع «و اوصی بها ابراهیم بنیه» هست. یک الف

اضافه دارد. هیچکدام از مسلمین هم نگفته اند که آن غلط است یا درست است. از اول هر دو را قرائت می‌کردند و آنها را به‌عنوان کلام خدا می‌شناختند. من در فدکیه صفحه‌ای باز کرده‌ام که فتوای بزرگان فقهای امامیه را راجع به مس المصحف آورده‌ام. هنوز هم نشده تا وارد آن بشوم. مرحوم سید بحر العلوم اقسام کلماتی که در مصحف هست را گفته اند. کلماتی هستند که در مصحف شریف اصلاً تلفظ نمی‌شوند. آنها را ناسخ آورده است. مجاز هستیم دست بی وضو روی آنها بگذاریم یا نه؟ تقسیم‌بندی های خوبی هست.

در اینجا وقتی در مصحف آمده «و اوصی»، سؤال این است که در قرآن حفص در بالا مشرق «و وصی» می‌خواند، همین الآن در مصحف ورش در بالا مغرب «و اوصی» می‌خوانند. اگر کربلائی کاظم «و اوصی» خواند، قرآن رایج خوانده یا نخوانده؟ سؤال من این است. می‌خواهم ببینم از کلمه رواج، منظور چیست؟ او رایج را خوانده یا نخوانده است؟ اگر «و وصی» را خواند، رایج را خوانده یا نخوانده است؟ حالا جلوتر برویم. گفتند علی ای حال در مصحف عثمان «و اوصی» داریم، ولی در مصاحف عثمانی که دو الف ندارید. آن فقط یک الف است. «و اللیل اذا دبر» یا «و اللیل اذ ادبر». دو الف ندارید. علی ای حال کربلایی کاظم با این مصاحف رایج نخوانده است.

شاگرد: مصحف عثمانی «وصی» و «اوصی» را دارد؟

استاد: هر دو را دارد. مصحفی که در مدینه بوده، «اوصی» است. مصحفی که در کوفه و عراق بوده «وصی» است. هیچ کسی هم نگفته که این غلط است و آن را تصحیح کنید. بلکه از صدر اول تا به حال بوده است. لذا از ابن عیینه پرسید «هل اختلاف قرائه المدنیین و العراقیین من سبعه احرف؟»، او گفت «لا». همه اینها از ناحیه خدا است.

حالا نکته مهم در اینجا این است: ما تازه به آن رسیده‌ایم و خیلی شیرین است. دانی هم در المقنع فی رسم المصاحف، و هم در جامع البیان می‌گوید در مصحف اهل حمص که عثمان به آن فرستاده بود، به این صورت آمده است. یعنی عثمان مصاحفی را به جاهای مختلف می‌فرستاد. در مصحفی که برای اهل حمص فرستاده بود، به دو الف است. یعنی در مصحف آنها «و اللیل اذا ادبر» است. جالبتر اینکه یکی از قراء سبعه که ابن کثیر باشد، نه در تیسیر، در طرق دیگری از ابن کثیر که خودش از قراء سبعه است، یعنی ابن کثیر از قراء سبعه «اذا ادبر» را روایت کرده است. یعنی بنابراین قرائت کربلایی کاظم جزء مصاحف عثمانی می‌شود. چرا؟ چون در قرآنی که اهل حمص دارند، دو الف هست. این خیلی مهم است. اصلاً در ذهن ما مصحف اهل حمص پررنگ نبود. اینجا بود که من برخورد کردم و دیدم خیلی عالی شد. نمی‌شود به کربلائی کاظم گفت که او قرآن رایج را قرائت نکرده است. چرا؟ چون قرآن رایج مصحف عثمان است. همانطوری که در مصحف عثمان در مدینه و کوفه «اوصی» و «و وصی» است، همینطور هم در مصحف مدنیین و کوفیین «اذ ادبر» یا «اذا دبر» است، اما در مصحف شام و اهل حمص «اذا ادبر» است. پس باز از مصحف عثمانی تخطی نکرده است. بلکه همین مصحف رایج است. این برای پیشرفت بحث خیلی عالی است.

قرائاتی که در «اذا ادبر» آمده را در سائر کتب و منابع روایات شیعی ببینیم شاهدی هست یا نه. تا اینجا فعلاً نمی‌توانیم بگوییم «اذا ادبر» از مصحف عثمانی تخطی کرده است.

این نکته را هم عرض کنم که مصاحف هم به اسم صحابه هستند و هم به اسم بلاد. قبل از اینکه عثمان توحید مصاحف بکند، مصحف ها را با اسم یک صحابه می‌شناختند. در فدکیه هم صفحه‌ای هست. مصحف امیرالمؤمنین که خیلی معروف بود. چون در قضیه سیاسی سقیفه وقتی آمدند که حضرت را ببرند، ایشان جمله‌ای گفتند که شیعه و سنی مفصل آن را نقل کرده‌اند. فرمودند که من در خانه مشغول جمع‌آوری قرآن هستم. این مصحفی است که خیلی مشهور است. سیوطی هم در الاتقان مفصل در مورد آن صحبت می‌کند. یکی هم مصحف ابن مسعود است که چون در عراق مقری بود، آن هم خیلی دم و دستگاه داشت. بعد هم که با عثمان در افتاد و او را کتک زد و ... . یکی دیگر

مصحف اُبیّ‌است که بسیار معروف است. اما چون درگیری‌های اجتماعی نداشت و عثمان به اندازه‌ای که خبر داشت، توانست مصحف ابی را محو کند، لذا دیگر مصحف ابی در رده سوم است. مصاحف دیگری هم داریم؛ مصحف انس، مصحف جابر ابن عبدالله و ... . چهار-پنج مورد است. یکی از آن‌ها مصحف ابو موسی است. در تاریخ الکامل برای ابن‌اثیر می‌گوید، قبل از توحید مصاحف توسط عثمان در بصره، مصحف ابو موسی رایج بود و بصری ها هم خیلی نسبت به آن تعصب داشتند. اسم آن را هم «لباب القلوب» گذاشته بودند. خب وقتی عثمان توحید مصاحف کرد، این‌ها دیگر از بین رفت. این‌ها را گرفت و با قدرت حکومتی که داشت همه را محو کرد. لباب القلوب، مصحف ابوموسی.

چیزی که جالب است، این است: مصحف اهل حمص که «و اللیل اذا ادبر» است را کدام یک از صحابه در آن جا جا انداخته بود؟ چه کسی بود که مصحف اهل حمص را برای آن‌ها فرستاد؟ جناب مقداد بن اسود بود. او کسی بود که در فتوحاتی که بود، کارهای اجتماعی انجام می‌داد. بعداً هم قرائت او در آن‌ها این بود؛ «ان اهل حمص کانوا یقرئون بقرائه مقداد». این را ابن‌اثیر در الکامل می‌گوید. بعد می‌گوید که بین آن‌ها تنازع می‌شد، آن‌ها «کانوا یقرئون بقرائه ابو موسی اشعری» و دیگران «کانوا یقرئون بقرائه ابن مسعود» و دیگران «کانوا یقرئون بقرائه اهل حمص» که قرائت مقداد بود. البته در برخی از کتاب‌ها معاذ بن جبل را هم دخالت می‌دهند. حال فعلاً من بحث تحقیقی و تاریخی آن را کار ندارم. فعلاً حرف من از کامل ابن‌اثیر است.

پس به جای این‌که بگوییم قرائت ابن مسعود «و اللیل اذا ادبر» بوده، اگر بخواهیم درکنارش چیزی بگوییم، می‌گوییم کربلایی کاظم درجایی‌که «اذا ادبر» را خوانده، به قرائت مقداد خوانده است. این‌ها خیلی نکات قشنگی است. مستند است. با این‌که مصحف اهل حمص به این صورت بوده است. خود دانی آن را مشاهده کرده است.

---

[1]الصافات : ۱۳۰

[2]البقره ۱۳۲

نحوه اعطاء قرآن به کربلائی کاظم؛ یک قرائت؟ یا تمام قرائات؟

آخرین سؤال من برای جلسه بعد، این است: قرآنی که به کربلائی کاظم داده شده بود، تنها یکی از اینها است؟ یا نه، طوری به او داده بودند که وقتی به حافظه‌اش می‌آمد، یک بار «و اوصی» می‌خواند و بار دیگر «و وصی» می‌خواند؟ یک بار «مالک» می‌خواند و بار دیگر «ملک» می‌خواند؟ کدام یک از اینها است؟ قرار شد هر کدام را بخواند، قرآن رایج باشد. چون مصحف عثمان است و ... . اما او کدام یک از آن‌ها را می‌خواند؟ آن چه که هفته قبل عرض من بود و باید برای آن شاهدی بیاورم، این بود که وقتی از ناحیه غیب، به خرق عادت به او داده می‌شود، کلام خداوند در این محدوده به او داده می‌شود. وقتی هم که می‌خواهد ادا کند، او که خبر ندارد چه چیزی به او داده‌اند، ملائکه می‌بینند که به او چه داده شده، خود حضرت که در یک نقطه به او اعطاء کرده‌اند، می‌دانند چیست. اگر در آن نقطه همه اینها هست، نزل القرآن علی سبعه احرف می‌شود. سبعه احرف واقعی، نه سبعه احرفی که فرمودند کذبوا اعداء الله. سبعه احرفی مراد است که شیخ الطائفه فرمودند املح الوجوه است؛ اصلح الوجوه است. می‌گویند در آن اصلح الوجوه شیخ طوسی مگر «بزیاده و نقص» نبود؟! مگر هفت نوع نبود که شیخ فرموده بودند املح است؟! خب چه مانعی دارد وقتی قرآن را به او دادند، در شرائط مناسب حال او که قرائت می‌کند، از قرآن قرائت می‌کند و در آن جا هر چه را قرائت بکند، از قرآن جدا نخوانده است.

این را عرض کردم تا مقدمه‌ای باشد برای جواب دادن از فرمایش صاحب حدائق. صاحب حدائق می‌گوید یکی از ادله مهمی که می‌گوید این قرائات درست نیست، روایات متواتره ای است که می‌گوید قرآن کم‌بود دارد. نه کم‌بود در دو-سه کلمه، بلکه کم‌بود در آیات. آن جا این را عرض می‌کنم؛ با استشهاد به حرف «منها یستخرج القرآن» سعید بن علاقه؛ شما از همین مصحف عثمانی؛ حتی تنها از مصحف حفص، قرآن کریم این تاب را دارد که مصحف ورش را از آن استخراج کنید. از آن مصحف حمص را استخراج کنید. چرا؟ چون «منها یستخرج القرآن». آن چه که قرآن است. استخراج آن به چه صورت است؟ خب وقتی که ما نمی‌دانیم پس نیست؟! این شاگرد خاص امیرالمؤمنین به ما ید داده است. می‌گوید از حروف مقطعه قرآن استخراج می‌شود. تمام قرآن، به تمام شعب و شئونش استخراج می‌شود. بنابراین مانعی ندارد چیزی به کربلائی کاظم بدهند که اگر بداند چه چیزی به او داده‌اند، وقتی دارد قرائت می‌کند، یکی از سبعه احرف قرآن کریم است. سبعه احرف، نه به‌معنای قرائات. به‌معنای سبعه احرفی که از متفرعات بر آن، قرائات متعدده است.

ابوالفضل رازی خیلی حرف عالی زد؛ گفت قرآن کریم تاب این را دارد که به تعداد امت اسلامیه مختار داشته باشد. چه کسی این حرف را می‌زند؟ کسی که یک عمر کارش تخصصی است. آن هم نه این‌که در معارف باشد. تخصص او در قرائات بوده است. یک وقت می‌گویی‌م که از معارف می‌گوید، خب این یک حرفی است. یک وقتی است که چون ابوالفضل رازی متخصص اقراء است و از شیوخ مهم مقرئین است، می‌گوید در فضای قرائات تاب این هست که به تعداد افراد امت اسلامی مختار داشته باشیم. این حرف را در کنار حرف آن غربی بگذاری که در این فضا بچه است. گفته بود مضطرب

ترین متن کتب در طول تاریخ، قرآن است. من هم گفتم جمله امیرالمؤمنین را فوری در کنار آن بگذارید، ارادت ان تذم فمدحت. تو سردرنمی آوری که اینها به چه معنا است. قرائات چیست، تعددش از کجا است. اصلاً از رمز اینکه قرآن کریم به این صورت است و بسط در آن چیست، سر در نمیآوری لذا اسم آن را اضطراب میگذاری. اما وقتی سر در آوردی و توانستی که مبادی بحث را ببینی، میگویی مذمتی میکردم که مآلاً به انحصار قرآن در حروف مقطعه ختم شد. به انحصار قرآن در تعدد قرائاتی ختم شد که بسیار مهم است و امت اسلامی هم آن را مهم میدانست. نه اینکه متأسفانه از قرن یازدهم به بعد با توجه به مبانی حرف واحد، و روایت کذبوا اعداء الله، تضعیف شده است. ان شالله فضای قبل از قرن یازدهم دوباره احیاء شود و عبارات این بزرگان علماء شیعه به ذهن امثال من طلبه تکرار شود.

وجود قرائات مخالف مصحف از قراء سبعه

شاگرد:... .

استاد: در اینکه در آن زمان تربیع مذاهب بوده، اصلاً ثابت نیست. خود اهلسنت نسبت به اینکه زمان تربیع چه زمانی بوده، مطلب واضحی نمیگویند. یعنی خود حنبلیه تا قرن هفتم نبودند. ظاهریه و ... بود. حنبلی ها تا مدت ها جزء مذاهب اربعه نبودند. لذا مطلب ثابتی نیست.

شاگرد2: تأکیدی که روی مصاحف عثمانی میکنید، حالت مجادله دارد؟ و گرنه شما از سبعه قرائت هایی را آوردید که مطابق مصاحف عثمانی نیست.

استاد: بله، حتی قبلاً هم از شهید عرض کردم که گفته اند میتوانید در غیر آنها هم متواتر پیدا کنید. هم متواتر استقبالی و حتی هم متواتر قهقرائی به یک بیانی. من هنوز وارد اینها نشدهام. ولی ابتدا از آنهایی که جزء مسلمات است، شروع کنیم تا همه بر آنهایی که متیقن است، اجتماع کنیم. آن وقت برای سائر روایاتی که مرحوم صاحب حدائق میآورند، جواب های خیلی خوبی پیدا میکنیم.

شاگرد: کاری که دانی کرد با کاری که مکی بن ابیطالب کرد، چه تفاوتی داشت؟ یعنی چه نیازی بود که دوباره این کار را بکند؟

استاد: معاصر بودند. مثلاً با فاصله هفت-هشت سال وفات کردند. باهم بودند؛ همه اینها مقری بودند. طرقشان را میگفتند و ذیل کتاب پیادہ میشد. کتابها خیلی نقش داشته است. کتاب را مینوشت و بعد اجازه میداد. اجازه آن هم بدون حضور او و اقراء از او ممکن نبود. حال مضمون ای ... . هر کدام اصطلاحاتی دارند.

موافقت مصحف با قواعد عربی و اشکال به آن

شاگرد۲: قرائت قرآن باید طبق قواعد عربی باشد .. .

استاد: همانطور که رضی گفتند. وقتی ایشان به قرائت حمزه و جر رسیدند، گفتند این درست نیست و «لاتسلم تواتر القرائات». از نظر نحوی به قدری برای ایشان سنگینی بود که تواتر را زیر سؤال بردند. چون حمزه که یکی از قراء سبعه است، آن را قرائت کرده بود. لذا گفتند که متواتر نیست. این بحث در طول تاریخ شده است. حتی درکتب فقهی هم داریم. آنها میگویند قرائت را از کتب لغت، در خود کتب ادبیات مانند الکتاب سیبویه، برای زمان نزول حساب میکنند. نه اینکه اجتهاد کسی در آینده باشد. حال که اینطور است، اگر قرائات برای زمان نزول است، اعتبار ادبی پیدا میکند. یعنی به این صورت نیست که اگر یکی قاری آن را روایت کرده، شما بخواهید با قواعد خودتان آن را رد کنید. بلکه برعکس است. خود قرائت دلیل بر صحت است. نه اینکه شما قواعد بعدی را برای رد آن وسیله قرار بدهید. مفصل هم صحبت کردند.

شاگرد: خب قبل از اینکه نزول قرآن باشد، عرب قواعدی داشته است. اگر با این قواعد مخالفت کرد چه؟

استاد: خب برای مثال در برخی از جاها کوفیین میگویند جایز است و بصریین میگویند جایز نیست. خب کدام یک از آنها مطابق قواعد است؟ با اینکه هر دو هم میگویند که قاعده این است. هر دو هم شاهد میآورند. میگویند ما از قرائت شاهد میآوریم که این جایز است. شما روی حساب ضوابط بعدی میگویید که این جایز نیست؟! حمزه چون کوفی بوده، کوفیین هم با شواهد خودشان کاشف از زبان عرب هستند، اگر حمزه کوفی بوده، مذهب کوفیون را میگوید. نجم الائمه میگوید چون نظر کوفیین درست نیست، پس قرائت حمزه هم طبق مبنای کوفیین است، پس متواتر نیست. اما آن هایی که جواب او را میدهند، میگویند اتفاقا قرائت حمزه از خودش نبود. از مذهب کوفیون نبود، به سندی بود که به زمانی میرسید که برای کوفیون و مذهب خودشان قابل استناد است. پس این دلالت دارد که مذهب کوفیون در نمیشود. نه اینکه چون شما میخواهید مذهب کوفیون را در کنید و در قرائت حمزه گیر میافتید، بگویید «لاتسلم تواتره».

شاگرد۱: نظر آقای سیستانی این است که جایز است قرائاتی که در زمان ائمه بوده، خوانده شود.

استاد: خب اینکه همان «اقرئوا کما یقرء الناس» است.

شاگرد۱: ایشان تعدد در «کفوا» را قبول میکنند... .

استاد: اگر ایشان «کفُوًا» را اجازه میدهند، نوزده نفر میگویند که نبوده است. و حال آنکه نزد اهل فن این است که میگویند متفردات است که متواتر است. اما با این بیانی که با ذهن ساده داریم، میگوییم نوزده نفر با همزه خواندهاند، یک نفر که این را از عاصم روایت میکند، میتوانیم بخوانیم؟! از کجا میدانیم که در زمان اهلبیت بوده؟

شاگرد۱: هر سه آن‌ها را می‌گویند و در «کفوا» می‌گویند که احتیاط مستحب این است که نخوانیم.

استاد: بله، سید هم همین را می‌گویند.

والحمد لله رب العالمین